**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020225**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

محصل عرض ما در جلسۀ قبل این بود که روایت منصور بن حازم به نظر می‌رسد که ربطی به بحث پرداخت زکات از ناحیۀ مستقرض ندارد، بلکه مربوط به جایی هست که مقرض خودش زکات را دارد پرداخت می‌کند، حالا چرا زکات را پرداخت می‌کند؟ به دلیل این که مثلاً سنی هست و تصور می‌کند که زکات به عهدۀ او هست و این مورد. این ربطی، اصلاً مورد بحث ندارد، حالا حکم مقرض هم نمی‌توانیم حکم افراد عادی را که تبرّعاً از جانب مالک می‌خواهد بپردازد حکم آن را به دست بیاوریم. عرض کردیم که اینجا الغاء خصوصیت نمی‌شود کرد به دلیل این که ممکن است این حکم بحث قاعدۀ الزام و مناط قاعدۀ الزام در اینجا دخالت داشته باشد، یعنی چون مقرض خودش را مکلّف می‌داند این دخالت داشته باشد در حکم مسئله. این یک نکته.

نکتۀ دوم این که ممکن است قصد وجهی که مقرض می‌کند و به عنوان واجب ادا می‌کند این در مسئله دخالت داشته باشد. اما کسی که تبرعاً می‌خواهد از جانب مالک بدهد آن کفایت نکند. خلاصه این نمی‌توانیم از حکم مقرض حکم غیر مقرض را نتیجه بگیریم.

اینجا یک نکته‌ای را عرض کنم، صحبت سر این بود که حالا اگر مقرض شیعه بود و او حالا آمد دارد ادا می‌کند آیا واجب نمی‌دانست بر خودش با این حال آمد ادا بکند آیا این مسئله را شامل می‌شود یا نمی‌شود؟ ما عرض می‌کردیم معلوم نیست که شامل بشود. البته این مطلب مبتنی بر این هست که ما فقط روایت منصور بن حازم را بگیریم، ولی در مسئله روایت دیگری هم هست که آن روایت یک مقداری حکم مسئله را تغییر می‌دهد و بحث را مسیرش را یک مقداری تغییر می‌دهد، آن روایت علی بن جعفر هست. در روایت علی بن جعفر که روایت ۱۳۰۲۰ است، می‌گوید: «لَيْسَ عَلَى الدَّيْنِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّ الدَّيْنِ أَنْ يُزَكِّيَهُ‌» بر دین زکات نیست مگر این که ربّ الدین که همان در بحث قرض همان مقرض هست این بخواهد تزکیه کند. ظاهر این روایت این هست که زکات بر من له الدین واجب نیست ولی اگر خود من له الدین خواست زکات را بپردازد واقع می‌شود، مشروع هست. که البته با توجه به این که زکات یک عمل عبادی هست و قهراً باید مستحب باشد، مشروعیت در اعمال عبادی ملازم با حداقل استحباب عمل است، باید یا مستحب باشد یا واجب باشد تا مشروع باشد. بنابراین از این استفاده می‌شود که

**شاگرد:** بعضی عبادات مکروهه هم بعضی‌ها

**استاد:** نه عبادت مکروهه درست نیست، این صحیح نیست، حالا آن بحثش در جای خودش. صحت عبادت با کراهت سازگار نیست، آقایان هم که عبادت مکروهه می‌گویند می‌گویند کراهت را به معنای اقلّ ثوابا معنا می‌کنند و الا هیچ معنا ندارد مکروه بالفعل باشد و عبادتاً صحیح باشد هیچ کسی هم آنجور معنا نمی‌کرد، اینهایی که می‌گویند مکروه را به معنای اقل ثواباً یک معنای خاص معنا می‌کنند.

اینجا ازش استفاده می‌شود که مستحب است استحباب زکات بر صاحب دِیْن استفاده می‌شود. حالا وقتی زکات بر صاحب الدِّیْن مستحب شد آن روایت منصور بن حازم که می‌گوید مقرض اگر زکات را ادا کرد کفایت می‌کند، مستقرض لازم نیست، خب مقرض ممکن است عمل به این وظیفۀ استحبابی کرده باشد، اطلاق روایت منصور بن حازم اقتضاء می‌کند که اگر مقرض زکاتش را داد، حالا یا به خاطر این که واجب بوده، واجب می‌دانسته سنی بوده یا شیعه بوده واجب نمی‌دانسته ولی به خاطر این که مستحب است از روایت علی بن جعفر استفاده می‌کند ادا کرد، آن دیگر مستقرض لازم نیست پرداخت کند.

این نکته را توجه بفرمایید ما روایت منصور بن حازم را می‌گوییم که، رویت منصور بن حازم در مقام بیان این که مقرض کجا زکاتش صحیح هست یا صحیح نیست نیست، می‌گوید اگر مقرض یعنی این در مقام بیان حکم مستقرض است، می‌گوید مستقرض اگر مقرض زکات را داد که در جای خودش باید روشن بشود کجا زکات مقرض صحیح هست و کجا زکات مقرض صحیح نیست، زکات صحیح از مقرض اگر واقع بشود دیگر لازم نیست مستقرض بپردازد، اما کجا زکات صحیح است؟ کجا صحیح نیست، این قائم مقام بیان نیست. ولی نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است، چون متعارف در آن زمان‌ها این بوده که اکثریت کسانی که محل مراجعه بودند سنی بودند به خصوص اکثریتشان هم حنفی بودند فرد روشن قضیه جایی هست که مقرض به جهت این که زکات را بر عهدۀ خودش واجب می‌دانسته است زکات را ادا کرده، روایت منصور بن حازم این صورت را نمی‌شود از تحتش خارج کرد، جایی که مقرض به دلیل وجوب این که واجب می‌دانسته است زکات را زکات را ادا کرده و بله به نظر می‌رسد اختصاص به آن مورد ندارد، و در جایی که غیر آن مورد هم باشد این که روایت علی بن جعفر اقتضا می‌کند، روایت علی بن جعفر می‌گوید مقرض مستحب است خب ممکن است از باب استحباب این عمل را انجام داده باشد. حالا که چنین شد یک مقداری آن بحث قبلی را که مطرح کردیم که آیا از مقرض می‌شود الغاء خصوصیت کرد به غیر مقرض باید دوباره به بحثش برگردیم. چون ما بحثی که مطرح می‌کردیم می‌گفتیم که ممکن است به جهت قاعدۀ الزام باشد، اگر قرار شد در غیر موارد قاعدۀ الزام هم روایت منصور بن حازم بگیرد خب طبیعتاً قاعدۀ الزام نکتۀ بحث نخواهد بود دیگر. یا مثلاً به جهت این باشد که مقرض به قصد وجوب دارد این را ادا می‌کند، خب اگر قرار شده روایت اختصاص نداشته باشد به جایی که مقرض به قصد وجوب ادا می‌کند، جایی که استحباب هم ادا می‌کند به خاطر این که مستحب می‌داند آن را شامل می‌شود دیگر آن دو تا بیانی که ما در جلسۀ قبل گفتیم این دو تا بیان نمی‌آید دیگر.

ولی با همۀ این حرف‌ها به نظر می‌رسد که ما نمی‌توانیم از این روایت الغاء خصوصیت کنیم. یک جهتش این است که ما ممکن است بگوییم که قاعدۀ الزام و بحث این که مقرض نوعاً واجب می‌دانسته انجام عمل را حکمت جعل است، این نکته را توجه بفرمایید، گاهی اوقات ما حکم را دائر مدار، ممکن است حکم را دائر مدار قاعدۀ الزام بدانیم و بگوییم چون حکم دائر مدار قاعدۀ الزام هست در غیر قاعدۀ الزام نمی‌آید. یا بگوییم حکم مختص جایی هست که مقرض به قصد وجوب انجام می‌دهد، بنابراین در جایی که به قصد وجوب انجام می‌شود حکم جاری نیست. ولی ممکن است ما بگوییم نه، این که در نوع موارد این مسئله قاعدۀ الزام مناط دارد، و این که در نوع موارد به قصد وجوب انجام داده می‌شود این ممکن است مناط حکم باشد برای این که حکم به طور کلی جعل کند، ولی کلی در چه موردی؟ در مورد مقرض ممکن است باشد. ما نمی‌توانیم در جایی که نوع مواردش یک مناطی دارد که این مناط در غیر آن عنوانی که در دلیل اخذ شده وجود ندارد، حکم را تسری بدهیم. بنابراین باز هم الغاء خصوصیت از مورد مقرض به غیر مقرض امکان‌پذیر نیست، این اوّلاً.

ثانیاً اصلاً ممکن است بگوییم این روایت در جایی هست که پرداخت زکات صحیح باشد، ما دلیل نداریم از غیر مقرض به عنوان زکات اصلاً صحیح باشد، فرض این است که این روایت می‌گوید که اگر کسی، یعنی اگر ما دلیل داشتیم که تبرّعاً اشخاص می‌توانند از جانب مالک این را ادا کنند خب یک حرفی. ما عرض کردیم این روایت به تبرّع ربطی ندارد، این روایت می‌گوید جایی که مقرض زکات را ادا بکند، جایی که حالا یا به چه قصد وجوب چه به قصد استحباب، فرض این است که به قرینۀ روایت علی بن جعفر می‌گوییم مقرض استحباب دارد که آن عمل را انجام بدهد، ولی غیر مقرض اصلاً دلیل بر استحباب نداریم، دلیل بر وجوب که نداریم، وجوب که هیچی، دلیل بر استحباب هم نداریم. دلیل بر مشروعیت عمل غیر مقرض به عنوان زکات نداریم، حالا صدقه می‌خواهد بدهد، صدقۀ مستحبی با غیر عنوان زکات یک حرفی، آن که ما دلیل داریم این است که این مال اگر زکاتش داده شده باشد دیگر مجدداً لازم نیست زکات داده بشود. بنابراین ما دلیل نداریم غیر متبرّع بما هو متبرّع بتواند، حتی مقرض را هم به عنوان متبرّع نیست. مقرض از جانب خودش دارد می‌دهد، حالا یا به عنوان این که واجب می‌دانسته دارد می‌دهد یا به خاطر این که مستحب است، بحث زکات عن المالک، آن اصلاً دیگر نیست، بنابراین این را نمی‌شود در مورد حکم غیر مقرض حکم را جاری دانست

**شاگرد:** سایر دُیّان، داینی که مقرض نیست هم نمی‌گیرد؟ داین هست، من له الدِّیْن هست اما

**استاد:** نه آن روایت چیز آن را می‌گیرد، علی بن جعفر آن را می‌گیرد. آن را می‌گیرد اگر او ادا کرد طبیعتاً بر او واجب نیست، چون لا یزکِّ المال به اصطلاح مرتین آن روایت زراره ازش اقتضا می‌کند که جایی که من له الدین اگر داد من علیه الدین در آن عین لازم نیست، دیگر لازم نیست آن را ادا کند.

**شاگرد:** روایت علی بن جعفر زکات مستقرض را هم نفی می‌کند

**استاد:** نه،

**شاگرد:** «لَيْسَ عَلَى الدَّيْنِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّ الدَّيْنِ أَنْ يُزَكِّيَهُ‌»

**استاد:** دقت نکردید یک بار این را صحبت کردم ما یک اشتباهی قبلاً کرده بودیم این اشتباه را توضیح دادم گفتم لیس علی الدین زکاة مربوط به من له الدِّیْن است، من علیه الدین هم وجهی ندارد که اصلاً زکات به گردنش باشد، چون کسی که یک چیزی به گردنش هست که آن زکات ندارد که، این مربوط به من له الدِّیْن است. می‌گوید این روایت می‌گوید بر من له الدِّیْن زکات نیست، واجب نیست حالا مستحب خودش خواست بدهد اشکال ندارد. بنابراین نسبت به من علیه الدِّیْن ربطی ندارد، حالا آن من علیه الدِّیْن گاهی اوقات ممکن است مستقرضی باشد که یک مال قرضی در دستش باشد این مال یک سال در دستش بماند آن ربطی به این روایت ندارد.

**شاگرد:** اطلاق دارد؟

**استاد:** اطلاق برای چی دارد؟

**شاگرد:** علی الدین

**استاد:** من له الدین زکات ندارد.

**شاگرد:** لیس علی الدین، لیس لمن له الدین

**استاد:** یک کمی فکر کنید، کسی که ذمه‌اش مشغول به دِیْن است شارع مقدس بگوید زکات دارد؟

**شاگرد:** حال علیه الحول

**استاد:** نسبت به من علیه الدین که زکات نیست، نسبت به این که یک مالی را مالک هستم نسبت به آن یک بحث دیگر است، بحث سر این است که من علیه الدین دقت نکردید، من علیه الدین دو حیث دارد. یک حیث این است که ذمه‌اش مشغول به غیر است، یک حیث این است که این مالک این مال است، مالک این مال بودن به دین ربطی ندارد.

**شاگرد:** عنوان دین نمی‌گیردش

**استاد:** من علیه الدین دو حیث است، دقت کنید فکر کنید. ما یک بار اشتباه کردیم دیگر شما اشتباه ما را تکرار نکنید. من لیس علی الدین بحث سر این هست که در زکات شرط هست که اصلاً لیس علی الدین زکاةٌ، یعنی این که مملوک باید عین خارجی باشد، مملوک اگر ما فی الذمه باشد آن زکات ندارد، این اشاره به سنی‌هاست که آنها می‌گویند لازم نیست مملوک عین باشد، مملوک ما فی الذمه باشد هم کفایت می‌کند. خود همین لیس علی الدین زکاة دال بر این هست که بر مستقرض زکات هست، چون این می‌خواهد بگوید ناظر به این جهت هست که شرط تعلق زکات این هست که این شیء من مالک یک عین باشم اما مالک ذمۀ غیر کفایت نمی‌کند. خب مستقرض مالک عین هست دیگر، بنابراین این ربطی به آن بحث‌ها ندارد دیگر.

**شاگرد:** چرا روایت علی بن جعفر نمی‌شود حمل کرد بر همان مواردی که اهل سنت هم ؟؟؟ چون یشاء را گفته

**استاد:** مربوط به همان مورد است. می‌گوید آن موردی که اهل سنت واجب می‌دانند، واجب نیست ولی اگر خواست زکات بدهد اشکالی ندارد، یعنی مستحب است، یعنی آن موردی که اهل سنت زکات را واجب می‌دانند کدام مورد را؟ اینها بر کسی که من له الدین هست می‌گویند باید زکات بدهد، امام علیه السلام، روایت علی بن جعفر می‌گوید واجب نیست بدهد، او اگر هم بدهد واقع می‌شود

**شاگرد:** چون خودش می‌گوید بر من واجب است، خود آن سنی

**استاد:** نه الا ان یشاء رب الدین یزکیه اختصاص ندارد، الا ان یشاء رب الدین می‌گوید اگر دلش می‌خواهد بدهد بدهد، حالا چرا می‌دهد؟ این نکته را توجه بفرمایید، این که یشاء رب الدین ان یزکیه گاهی اوقات به خاطر این است که سنی است، آن مورد را می‌گیرد، یکی هم این هست که شیعه است ولی در شرایطی قرار دارد که مجبور است به خاطر این که چیز هست او را ادا کند

**شاگرد:** خب این نقش تقیه است

**استاد:** نه، این یک جور دیگر این هم هست معلوم نیست این را ما اختصاص بدهیم به ظرف تقیه و امثال اینها، اطلاق قضیه این هست که چرا یشاءُ؟ ممکن است به خاطر این که دلش می‌خواهد بالأخره دیگران زکات می‌دهند این هم زکات را بدهد، نه این که تقیه هست.

**شاگرد:** آخر دیروز فرمایشی داشتید فرق می‌کرد با توجه به این که فضای اهل سنت را می‌بینیم و کاملاً در این فضا هستند وقتی این روایت حالا منصور بن حازم را داشتید می‌گفتید، وقتی روایت منصور بن حازم را می‌بینیم کاملاً ما می‌فهمیم از اوّل اطلاق نداشته، ناظر به یک فضای

**استاد:** نه باید می‌گفتم در فضایی که آنجور هست چون نکته‌ای که می‌خواهم بگویم در مورد روایت منصور بن حازم، روایت منصور بن حازم ناظر به این نیست که در کجا دِیْن پرداخت مقرض صحیح هست یا صحیح نیست، چون در مقام اطلاق این جهت نیست ممکن است فقط اختصاص داشته باشد به مواردی که مقرض به خاطر وجوب پرداخت می‌کند. آن روایت فی نفسه، چون حیثش حیث چیز دیگری است، فرض کرده که مقرض زکات که ادا می‌کند صحیح است می‌گوید آن اگر مقرض یک زکات صحیحی ازش سر بزند مستقرض دیگر لازم نیست بپردازد. اما این که کجا آن که من عرض می‌کردم این حیث بود بنابراین ما عرضمان این بود روایت منصور بن حازم اطلاق نسبت به این که بخواهد تبرّعاً بپردازد ندارد چون اصلاً در این فضای تبرع نیست اصلاً، اصلاً فضای تبرع نیست. و الآن هم همین را عرض می‌کنم، روایت منصور بن حازم در فضای تبرع نیست، این روایت هم در فضای تبرع نیست، ولی فضای تبرع نیست لازمه‌اش این نیست که حتماً به قصد وجوب می‌خواهد پرداخت کند.

**شاگرد:** دیروز این را فرمودید، به قصد وجوب

**استاد:** نه به قصد وجوب به خاطر این بود که احتمال می‌دادیم قصد وجوب را، عرض کردم حتی احتمالش هم مانع الغاء خصوصیت است، تصریح هم کردم که احتمال این که این روایت اختصاص داشته باشد به فرض وجوب مانع الغاء خصوصیت است. حالا عرض می‌کنم با توجه به این روایت اطلاقش اقتضا می‌کند اختصاص نداشته باشد به صورتی که به قصد وجوب می‌خواهد ادا کند، «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّ الدَّيْنِ أَنْ يُزَكِّيَهُ‌» جایی که به خاطر این که آن را مستحب می‌داند می‌خواهد ادا کند این هم اطلاقش می‌گیرد و به نظر می‌رسد که استحباب پرداخت زکات از جانب مقرض را بشود از روایت علی بن جعفر استفاده کرد. روایت علی بن جعفر یک مقداری به نظر می‌رسد یک نوع ورود دارد نسبت به موضوع روایت منصور بن حازم. روایت منصور بن حازم می‌گوید که اگر زکات صحیحی از جانب مقرض انجام بگیرد دیگر مستقرض لازم نیست زکات بدهد. این می‌گوید که مقرض زکاتش صحیح است حالا چه به قصد وجوب باشد، چه به قصد استحباب. یک نکته‌ای را هم اینجا من ضمیمه کنم، الا ان یشاء رب الدین ان یزکیه حالا چند صورت را می‌گیرد، یکی این که رب الدین بخواهد همانجا زکات بدهد، یعنی در حالی که دین است زکات بدهد. یعنی طبق فتوای غیر اهل عراق که می‌گویند من له الدین واجب هست همان زمانی، هنوز قبل از این که دِیْن را بپردازد باید بپردازد. اگر به این خاطر می‌خواهد بدهد این روایت می‌گیرد. الا ان یشاء رب الدین ان یزکیه، لیس علی الدین زکاة ازش استفاده می‌شود نه در زمان دین بودن زکات واجب است، نه بعد از این که آن دین حال شد، یعنی عین شد، یعنی دین را قبض کرد، الا ان یقبضه این آن هم لازم نیست زکات را بپردازد، بما انه دِیْنٌ، البته قبض کرد یحول علیه الحول یک چیز دیگر است ولی این که به محض این که دِیْن را قبض کرد بخواهد برایش واجب باشد حالا چه نسبت به کل زمانی که دِیْن بوده چه نسبت به یک سال که آن هم یک فتوای دیگر، همۀ اینها را نفی می‌کنند. اما این که بعد از این که قبض کرد یحول علیه الحول آن یک چیزی است که آن روایت به آن ناظر نیست.

بحث من این هست که این که چند صورت هست، یکی این که ربُّ الدین مقلِّد امثال ابو حنیفه است که بعد قبض الدین زکات را واجب می‌داند این را می‌گیرد. ربّ الدین مقلّد کسانی هست که فی الحال واجب می‌دانند و همین الآن زکاتش را ادا می‌کند، آن را هم می‌گیرد، ما می‌خواهیم بگوییم اختصاص به این دو مورد ندارد، موردی که رب الدین همینجوری دلش می‌خواهد زکات را بدهد آن را هم می‌گیرد. یعنی ازش استحباب پرداخت زکات بر رب الدین استفاده می‌شود.یعنی می‌گوید واجب نیست ولی مستحب است، آن چیزی که این روایت لیس علی الدین زکاةٌ، می‌گوید گردنت نیست ولی اگر دادی دادی، این لحن، لحنی هست کأنّ می‌خواهد نفی الوجوب بکند ولی اصل مشروعیت را می‌خواهد تثبیت کند، می‌گوید واجب نیست ولی اگر دادی واقع هم می‌شود یعنی مستحب هست، خب این نتیجۀ این بحث‌ها.

**شاگرد:** روایت منصور بن حازم می‌فرماید امام صادق آن روایت علی بن جعفر برای امام کاظم است، می‌خواهم بگویم با توجه به نظارت روایت منصور بن حازم به خود واقعۀ خارجی می‌توانیم ما بیاییم این روایت برای بعد و قرینه بگیریم برای تحلیل آن وقت؟ ظهورش را تحلیل بدهیم؟

**استاد:** ورود دارد، ورود ربطی به آن چیزها نیست، نه حکومت نیست ورود دارد. آن روایت می‌گوید که هر وقت زکات مقرض صحیح بود دیگر بر مستقرض واجب نیست، این روایت می‌گوید که مقرض کلا به نحو استحبابی زکاتش صحیح است این ربطی به آن ندارد. این بحث اینجا تمام است. اینجا ما یک بحثی داریم آقایان یک بحثی مطرح کردند در ذیل این بحث که ما هم همان بحث را دنبال می‌کنیم ولی به یک مدل دیگر. آقایان می‌فرمایند که بر مقرض اگر تبرّعاً انجام داد صحیح است و مستقرض می‌تواند همین امری را که به نحو تبرّعی صحیح است شرط کند. بگوید که مقرض واجب بشود، یعنی زکات مقرض از ناحیۀ مستقرض که جائز هست بنابر فهم آقایان از روایت منصور بن حازم این را با شرط واجبش کنند، این مطلبی هست که آقایان می‌گویند. حالا مورد بحث هست که حالا ما بحث‌هایی که آقایان مطرح کردند در این موضوع مطرح شده. ما حالا بحث را اینجوری مطرح می‌کنیم که ما قرار شد که مقرض خودش بتواند زکات، مستحب است زکات را بپردازد. حالا این امر مستحب را اگر مستقرض با شرط به گردن مقرض بگذارد. بگوید واجب، این چیزی که ذاتاً مستحب است تو زکاتش این را بپرداز که نتیجه‌اش این می‌شود که اگر آن پرداخت دیگر بر مستقرض واجب نشود دیگر بعد از پرداخت او دیگر بر مستقرض واجب نیست دیگر. آیا این صحیح هست یا صحیح نیست؟ این بحثی که ما می‌خواهیم طرح بکنیم یک مقداری از بعضی جوانب با آن بحثی که آقایان مطرح می‌کنند تفاوت‌هایی دارد ولی چون آقایان مطرح نکردند من در همان نحوۀ فهم آقایان از روایت منصور بن حازم متفاوت بوده با فهم ما، من در همان فضای بحثی که آقایان مطرح کردند بحث را دنبال می‌کنم تفاوت‌هایی که این صورت مسئلۀ ما با صورت مسئله‌ای که آقایان دارند را در لابلای بحث اشاره می‌کنم.

این که آیا شرط در اینجا صحیح هست یا صحیح نیست مرحوم سید می‌فرمایند که شرط به دو شکل می‌تواند باشد، یکی به نحو شرط نتیجه، یکی به نحو شرط فعل. شرط نتیجه این که مستقرض شرط کند بر مقرض که اصلاً این زکات مال به گردن من نباشد به گردن شما باشد به این نحو، به گردن من نباشد به گردن شما باشد، این که این شکلی. اصلاً خطاب زکات متوجه مستقرض نشود، متوجه مقرض شود، این یک جور.

یک جور دیگر این هست که نه خطاب متوجه مستقرض باشد ولی مقرض ملزم باشد که زکات را از جانب مستقرض ادا کند، که نتیجه‌اش این هست که اگر عمل کرد به این وظیفه‌اش خب مستقرض لازم نیست، ولی اگر عمل نکرد مستقرض باید بپردازد، طبق آن وجه این است که به محض شرط از گردن مستقرض ساقط بشود، مقرض چه ادا بکند، مقرض چه ادا نکند دیگر مستقرض وظیفه‌ای نداشته باشد. یک موقع هست نه وظیفه دارد اگر مقرض به وظیفه‌اش عمل کرد در طول انجام آن، آن دیگرمستقرض لازم نباشد بپردازد. مرحوم سید می‌فرمایند که اگر به نحو شرط فعل باشد صحیح است ولی به نحو شرط نتیجه باشد صحیح نیست. آقای خویی اینجا می‌فرمایند که بعضی‌ها گفتند که علتی که صحیح، آن صورت اوّل که شرط فعل باشد که صحیح است آن واضح است خب یک فعل مشروعی هست که به عهده می‌گیرد، آن بعضی تخیل کردند اینجا ربا پیش می‌آید که خب خیلی حرف ضعیفی است، ربا جایی هست که مستقرض بیشتر می‌خواهد بدهد، ولی مستقرض بیش از قرض چیزی بیشتری گیرش بیاید که آن، یعنی ربا این هست که یک شرطی به گردن مستقرض قرار بگیرد ولی شرط به گردن مقرض قرار بگیرد آن که ربا نیست دیگر. بنابراین این حالا مثال می‌زنند می‌گویند بنده خدایی هست که قرض قبول نمی‌کند، من برادرم هست قرض قبول نمی‌کند از قرض قبول کردن ابا دارد. من می‌خواهم زورش کنم که قرض قبول کند می‌گویم زکاتش را هم خودم می‌دهم، آن مثلاً نگران این هست که بخواهد قرض قبول کند زکات به گردنش واجب باشد امثال اینها می‌گویم نه تو بیا این را قبول کن اگر هم سال گذشته و زکاتش به گردن تو آمده، البته خودم زکاتش را می‌دهم، طبیعی است که آن طرف را می‌خواهم سختش نباشد بر پذیرش امثال اینها، خب اینجا هیچ وجهی ندارد که اشکالی داشته باشد، انگیزه می‌خواهم ایجاد کنم برای این که آن قرض من را قبول کند، عمدۀ قضیه آن صورت دوم است که به نحو شرط نتیجه آیا صحیح هست. حالا یک چیزهایی در کلام اشکالاتی در مورد همان صورت اوّل در کلام آقای هاشمی مطرح شده که اینها را من از کلام آقای هاشمی می‌خوانم چون اینها چارچوبش بیشتر روی همان بحث متعارف آقایان هست می‌خواهیم ببینیم آیا این اشکالات اصلاً در بحث ما می‌آید یا نمی‌آید، و چون صورت مسئلۀ ما با صورت مسئله‌ای که آقایان مطرح می‌کنند فرق دارد

**شاگرد:** استاد مطلب قبلی که گفتید یعنی شما ملتزم می‌شوید اگر یک نفر به یک نفری مثلا یک میلیارد قرض بدهد، بعد شرط بکند که مستقرض مالیات را بپردازد رباست ولی اگر شرط کنند مقرض مالیات را بپردازد ربا نیست

**استاد:** نه دیگر.

**شاگرد:** یعنی مشکلی ندارد؟

**استاد:** نه ربا نیست. ربا این که زیاده، ولی این نقیصه است. من به شما قرض می‌دهم بعداً می‌گویم که شما به جای یک میلیون تومان ۹۰۰ هزار تومان به من برگردان، اشکال دارد؟

**شاگرد:** شرط می‌کند

**استاد:** شرط هم می‌کند ۹۰۰هزار تومان برگرداند اشکال نکند که. شرط این است که مستقرض بیشتر بخواهد بدهد، ولی من شرط می‌کنم که کمتر بپردازد آن که اشکالی ندارد که. در واقع یک نوع حالا به قول آقای صابری می‌خواهد لطف کند مقداری‌اش را ببخشد، این که اشکالی ندارد که از اوّل. از اوّل بگوید من فرض کنید یک میلیون تومانی که به شما می‌دهم صد هزار تومانش را هبه می‌دهم، نهصد هزار تومانش را قرض می‌دهم. تو نهصد هزار تومان را به من برگردان خیلی وقت‌ها هست افرادی که به دیگری می‌خواهند چیز کنند می‌گویند که من پنجاه میلیون به شما می‌دهم ده میلیونش هدیۀ من به شما، چهل میلیونش را برگردان، این که اشکال ندارد که

**شاگرد:** اسقاط است در واقع

**استاد:** در واقع اسقاط است این یک چیزی هست که، آن هم می‌گوید که من علاوه بر این که شما آن ۴۰ میلیون را، ۵۰ میلیون را به من بده مالیاتش را هم من خودم می‌دهم. مالیاتی که بر این چیز است من خودم می‌دهم، اشکالی ندارد که. همچنان که می‌تواند قسمتی از آن چیز را اسقاط کند مالیاتش را هم می‌تواند به عهده بگیرد، آن که واضح است اشکال ندارد.

بحث سر این هست که جایی که شرط کند دفع خارجی را، اشکالاتی که اینجا مطرح کردند این هست که گفتند ان الزکاة عبادة فیشترط فیه المباشرة و لا تقبل النیابة اینجوری مطرح کردند. ما اصل این مطلب که زکات عبادت هست فیشترط فیه المباشرة و لا تقبل النیابة گفتیم آن طرف قبول نداریم، هیچ عبادت بودن بما هو عبادت بودن این ازش مباشرت و نیابت، اصلاً نیابت هم که در محل بحث ما نیابت نیست. ما می‌گوییم زکات عبادت است خب نتیجۀ این که پس بنابراین مقرض خلاصه نمی‌توانند کأن شرط بکند که آن بپردازد. خب این پیداست وجه ضعیفی است شرط بکند به قصد قربت بدهد. یعنی مقرض ما گفتیم این که زکات عبادت است ازش استفاده می‌شود که معطی زکات باید به قصد قربت بدهد، اما این که حتماً من علیه الزکاة او هم باید به قصد قربت آن که از تویش چیزی در نمی‌آید و بنابراین شارع مقدس می‌گوید اگر این مال زکاتش اداء شود که زکات ادائش فرض این هست که در آن قصد قربت هم معتبر است، در جانب وضعی‌اش هم ما قصد قربت را هم معتبر می‌دانیم. بنابراین معطی، یعنی مقرض اگر به قصد قربت ادا کرد که شرط هم همین است، شرط این هست که زکاتش را بدهد، یعنی به قصد قربت معطی بپردازد، خب مشکلی نیست دیگر. ایشان دیگر پاسخ‌هایش را روی مبناهای خودش مطرح می‌کند که ما تبرع را صحیح می‌دانیم، دیگر وارد جواب‌های ایشان نمی‌شوم چون آن موقع جواب‌های ایشان را قبول نداشتیم. این یک.

پس بنابراین عبادت بودن اینجا مشکلی ایجاد نمی‌کند.

نکتۀ دوم انه مخالف للاخبار الدال علی ان زکاة الدین علی المستقرض، بعد می‌گوید و فیه ان الاخبار تدلّ علی ان ثبوت الزکاة علی المستقرض کأیّ حق آخر و لا تدلّ علی عدم جواز دفعه بالتسبیب و هذا واضح.

آن اخباری که دال بر این هست که زکات دین بر مستقرض است با این روایت عموم و خصوص مطلق هستند، یک نوع تنافی دارند. این را باید اقتضا می‌کنیم که مستقرض در صورتی زکات به عهده‌اش هست که کس دیگری زکات را پرداخت نکند، این عموم و خصوص مطلق است، روایت‌های دیگر و اینها به نظر می‌رسد که مخالف آنها نیستند، یک جمع عرفی واضح دارند، دو بحث هست، یک بحث این هست که ابتداءً زکات به عهدۀ کی است؟ این روایت‌ها می‌گوید زکات به عهدۀ مستقرض است. اگر دلیلی نداشته باشیم که بگوید که کس دیگری می‌تواند زکات را بپردازد اطلاق این که زکات بر مستقرض است این هست که چه دیگری بپردازد، چه دیگری نپردازد زکات بر مستقرض است. خب دلیلی که می‌گوید مقرض می‌تواند زکات را بپردازد آن یک جمع عرفی واضح دارد، یعنی خیلی، حالا بعضی از دوستان می‌خواستند بگویند که کأنّ این روایت‌ها که می‌گوید زکات بر مستقرض است می‌خواهد بگوییم ما این می‌خواهد بگوید که حتی اگر مقرض هم بپردازد زکات بر مستقرض واجب است، بدواً مفادش همین هست ولی این خیلی این که ما حمل کنیم روایت را بر این که روایت‌هایی که بر مستقرض واجب می‌داند وجوب ذاتی بر مستقرض را می‌خواهد بیان کند، اما این که اگر کس دیگری این زکات را داد از او واقع نشود این خیلی ظهور قوی‌ای ندارد برای این که حتی اگر دیگری هم زکات بپردازد باز هم بر مستقرض واجب است، مثل عرض کردم در تمام واجبات توصلی، در واجب‌های توصلی اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند که اگر این شیء از غیر ناحیۀ امر آن مأمور به حاصل نشود باز هم امر محرکیت و باعثیت دارد. ولی خب با توجه به تناسبات حکم و موضوع که اقتضاء می‌کند که از غیر آن طریق هم اگر ادا بشود دیگر محرکیت ندارد ما می‌گوییم نه این اطلاق این موارد را نمی‌گیرد، این هم شبیه همین است کأنّ ما می‌گوییم زکات بر عهدۀ مستقرض است مادام لم یزکّ المال من وجه آخر. این که از جای دیگر شارع بگوید می‌شود زکات را ادا کرد اگر هم یک نحو ظهور فی الجمله‌ای در این روایت هست، ولی ظهوری نیست که به قرینۀ نصوصیت این روایت منصور بن حازم نشود از آن رفع ید کرد. این هم اینها.

یک نکات دیگری اینجا هست نکات خیلی قوی‌ای نیست اصلاً حالا من دیگر وارد بقیۀ نکاتش نمی‌شوم. عمده آن صورت دوم است. یعنی صورتی که شرط قرض می‌خواهد خطاب زکات را از مستقرض بردارد متوجه مقرض کند. آیا این شرط صحیح هست یا صحیح نیست. این را ملاحظه بفرمایید یک بحثی آقای هاشمی اینجا مطرح کردند، یک بحثی آقای خویی مطرح کردند، دوستانی که هستند، در کلام آقای حکیم هم هست، کلاس راهنما ان شاء الله کلام آقای خویی و کلام آقای هاشمی را ملاحظه بفرمایید ما حالا چهارشنبه ان شاء الله بحث را ادامه خواهیم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان